



22 جون 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

## نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش پنجاه و هشتم)

### شکست بزرگ - جنگ گردیز و تخلیه آن شهر:

پس از دو شکست در روزهای اخیر ماه ثور 1308 (می 1929) مذاکرات دامنه داربا سران اقوام صورت گرفت و کوشش گردید تا مردم را بار دیگر امیدوار به فتح و نصرت سازند و در تجمع مجدد آنها برای مقابله با قوای سفوی تلاش نمایند. پس از مباحثات زیاد که مدت دو سه هفته را دربر گرفت، سران قومی به گردآوری مجدد قوا موافقه کردند و به تدارک قوا پرداختند.



شاه ولی خان می نویسد: «حضرت نورالمشایخ بتاريخ 23 جوزا بار دیگر به اقامتگاه ما آمد و هنوز مصروف چای بودیم که مراسله محمدصديق خان عنوانی مردم گردیز با این متن مواصلت کرد:

"خطاب به مردم گردیز! من به حکم امیر حبیب الله خان با هفت هزار فوج منظم و توپخانه قوی دیشب از کوتل تیره گذشتم و امروز در سفید خاک میباشم. اگر تا دو ساعت شاه ولی خان را بمن نسپردید، به

عساکر خود امر میکنم که به گردیز حمله کنند و آنگاه مسئول خون های که ریخته میشود و خانمان هائیکه برباد میروند، شما خواهید بود...» [انیس متن این نوشته محمد صدیق را با این عبارت درج کتاب خود میکند: "الی زمان سه ساعت از اطلاع، اگر اطاعت و بیعت اهالی و عسکری گردیز برایم رسید، خوب، والا شهر گردیز زیربمباردمان گرفته خواهدشد!" کتاب: بحران و نجات، صفحه 212-

[213]

شاه ولی خان در ادامه می افزاید: «ورود ناگهانی محمد صدیق خان با این حدت و عدت موجب حیرت همگان گردید. عبدالغنی خان و برادرانش با دیگر حاضران مجلس منتظر هدایت من شدند. من گفتم که یا مرا محبوس و به وی بسپارید و یا غیر از جنگ راه دیگر نیست. عبدالغنی خان به پا خاست و گفت: ما گردیزی ها نامردانه خود را تسلیم نمیکنیم و تا دم مرگ از نام و حیثیت افغانستان دفاع خواهیم کرد. جناب حضرت صاحب [که ظاهراً به مقصد مصالحه و در واقع همانطوریکه قبلاً برای محمدنادرخان توصیه کرده بود تا از مقابله اجتناب و روانه هندوستان شود، و حبیب الله نیز عین موضوع را به نادرخان پیشنهاد کرده بود] وقتی این سخنان را شنید، گفت: "پس من باید به سهاک بروم و گردیز را ترک کنم. این را گفته روان شد." «کتاب: "یادداشت های من" .. صفحه 68-69)

در این موقع حساس شاه ولی خان که در گردیز قوای قومی را رهبری میکرد، به این فکر شد تا اقوام طوطاخیل و منگل میرز که را برای شمول در مدافعه گردیز بسیج کند و موفق شد آنها را برای تقویه قوای گردیزی به آن شهر سوق دهد. خلاصه جنگ درگرفت و قوای سقوی با وجود کثرت تعداد شکست خوردند و خود محمدصديق خان در پای خود زخم برداشت. قوای غوث الدین خان احمدزائی که جنگ را از بلندی ها نظاره میکردند، وقتی دیدند جنگ به نفع گردیزی ها در حال پیشرفت است، آنها نیز در برابر قوای اعزامی سقوی به جنگ پرداختند. در اثنای جنگ محمدصديق خان را حامیانش بر چارپائی بطرف سهاک بردند و در قلعه عصمت الله خان به تداوی او پرداختند و در این جنگ تعدادی از قوای سقوی اسیر شدند. این شکست را محمدصديق خان به کابل اطلاع داد و حبيب الله خودش با یک تعداد عساکر تازه نفس از کابل به التمر رسید و از آنجا بطرف بلندی های کوتل تیره رفت، اما طی یک مقابله مختصر با شکست مواجه شد و خودش دوباره به کابل برگشت و به عساکر خود امر مقاومت را در برابر قوای قومی داد.

در حالیکه مردم در گردیز از این موفقیت شادمان و خوشحال بودند، این سؤال مطرح بود که آیا با استفاده از این موفقیت حمله به کابل را شروع کنند و یا اولتر باید به موضوع محمدصديق خان که در سهاک و تحت حمایت مردم سهاک و سلیمان خیل قرار داشت، رسیدگی شود. شاه ولی خان در گردیز سران اقوام منگل، طوطاخیل، احمدزائی و گردیزی را در یک جرگه فرا خواند و فیصله شد که یک وفدی را به سهاک بفرستند. وفد به آنجا رفت و برگشت و طرف از تسلیمی محمدصديق خودداری کرد. بتاريخ 25 جوزا جرگه حمله بر سهاک را تصمیم گرفت و جنگ آغاز شد و بعد چند ساعت معلوم شد که مردان جنگی احمدزائی، منگل و طوطاخیل بر اقوام سهاک در حال غلبه هستند، اما اطلاع رسید که قوای سقوی به حمایت سهاک داخل میدان خواهند شد.

شاه ولی خان مسئولیت جنگ گردیز را بدوش غوث الدین خان می اندازد و می نویسد که: غوث الدین خان بدون مشوره با من نامه ای به عصمت الله خان نوشته و از او خواسته بود تا محمدصديق خان را به او تسلیم نماید، مگر عصمت الله خان نپذیرفت و گفت: ما او را از سهاک بیرون می کنیم، اما بر طبق عنعنه افغانی او را به دشمن تسلیم نمی داریم. غوث الدین خان با عبدالغنی خان قوای قومی احمدزائی و گردیزی را بسیج کردند و مردم سهاک را به جنگ تهدید نمودند. این وضع منجر به جنگ بین اقوام فوق الذکر گردید که در نتیجه عصمت الله خان اسیر شد.

این جنگ از تاریخ 27 جوزا آغاز و تا 4 سرطان 1308 دوام کرد. اگرچه در ابتداء جنگ به نفع قوای منگل، طوطاخیل، احمدزائی و گردیزی ها پیش رفت، اما دفعاتاً اوضاع برهم خورد؛ از یکطرف بین قوای قومی فوق الذکر بی اتفاق پیدا شد و جنگ بین شان درگرفت و نیز قوای گردیزی با کمبود شدید کارتوس و جبه خانه دچار گردیدند، از طرف دیگر قوای سقوی به کمک مردم سهاک رسیدند. در این جنگ مردم جدران، منگل و طوطاخیل تلفات زیاد دادند و هر چند کوشش شد تا قوای قومی دوباره بسیج شوند، اینکار نتیجه نداد و آنها در حوالی صبح 4 جوزا میدان جنگ را رها کرده به ترک شهر گردیز پرداختند، طوریکه شهر گردیز تا حوالی ظهر خالی از سکنه گردید و قوای سلیمان خیل از قفا و دریخیل از کوه ها برای قافله آوارگان گردیزی فیر میکردند. شاه ولی خان نیز مجبور به ترک گردیز شد و خود را با مشکلات زیاد به سجنک نزد محمد نادرخان رسانید و رویداد را به او شرح داد. سپس هردو به دلیل خطرات احتمالی به این نظر شدند که سجنک را به عزم جاجی ترک نمایند. دوبرادر با تعدادی دیگر از جمله الله نوازخان راه باریک پر از جنگل را در تاریکی شب با مشکلات زیاد طی کردند و حوالی ظهر به علی خیل جاجی رسیدند، جائیکه شاه محمود خان در آنجا

مصروف تدارک قواء برای جنگ گردیز بود. اما شکست گردیز نه تنها سه برادر را دچار نگرانی از آینده ساخته بود، بلکه به این فکر بودند که با مردم جاجی - اکثر غریبکار و نسبتاً نادار چگونه میتوانند به فتح کابل و شکست قوای سقوی نایل آیند؟ (درباره تفصیل مزید در این جنگ دیده شود: کتاب "بحران و نجات"، صفحه 224 - 229؛ کتاب "یادداشت های من"، صفحه 73 - 80)

### تلاشهای ناکام محمد هاشم خان در مشرقی:

طوری که قبلاً بیان شد، محمدنادرخان در پشاور تصمیم گرفت که خودش و شاه ولی خان به جنوبی بروند و محمد هاشم خان به مشرقی و از دو سمت فعالیت های خویش را برای حمله به کابل و سقوط حکومت سقوی آغاز نمایند. اینکه تا وصول قوای وزیر و محسود از آنطرف سرحد در اواسط ماه سنبله محمدنادرخان و دو برادرش شاه ولی خان و شاه محمود با چه موانع و مشکلات و نیز شکست ها مواجه شدند، فوقاً ذکر گردید، اما وضع در مشرقی نیز پیچیده تر از جنوبی بود.

محمد هاشم خان وقتی بتاريخ 16 حمل 1308 (6 مارچ 1929) از پشاور بصوب مشرقی حرکت کرد، در سرحد تورخم اقوام مومند (مهمند) از وی پذیرائی کردند و محمد گل خان مومند با او پیوست. از آنجا به لعل پور، باسول، غنی خیل و دیگر محلات رفته و در ضمن با اقوام شینوار ملاقات کرده خود را به هده رسانید، جائیکه یک جرگه قومی دائر شد. جرگه با تصویب یک قطعنامه 9 فقره ای مبنی بر اتحاد و همکاری اقوام و موازی با فعالیت های سمت جنوبی در جهت براندازی حکومت سقوی تحت نظر و هدایت محمد هاشم خان موافقت نمود. محمد هاشم خان از هده به جلال آباد و سپس بطرف چهار باغ حرکت کرد. در این موقع اقوام شینواره دلیل آنکه آنها در جرگه هده حاضر نبودند، عدم رضایت خود را از مصوبه آنجا ابراز داشتند و اقوام خوگیانی نیز به مخالفت پرداختند. با وجود این اختلافات یک هیئت بریاست محمد گل خان مومند بر طبق فیصله هده به سمت جنوبی اعزام شد تا وحدت عمل و همکاری آنها را در عملیات ضد سقوی با هم انسجام دهند.

هنوز هیئت در جنوبی بود که خبر عقب نشینی قوای امانی از غزنی به طرف مقر و سپس خبر خروج شاه امان الله از کشور به همه جا رسید. با این رویداد اقوام مشرقی که در برابر امان الله خان شورش کرده و یکی از عوامل سقوط سلطنت او را بار آورده بودند و در نتیجه حبیب الله در کابل بقدرت رسید، متوجه اشتباه خود شدند و با گذشت هر روز بر تعداد کسانی که دوباره از امان الله خان حمایت میکردند، رو به افزایش گذاشت و این وضع از یکطرف اختلافات قومی را در سه جناح محسوس ساخت: عده ای به حمایت از محمدنادرخان با محمد هاشم خان همکار شدند، عده ای هنوز هم به فکر برگشت دوباره امان الله خان و یا یکی از اعضای خانواده امیر حبیب الله خان به حیث وارثان حقیقی سلطنت به فعالیت آغاز کردند و تعدادی هم زیر تبلیغ حکومت سقوی برای بقای آن دست بکار شدند. این اختلافات موجب شد تا فعالیت ها در سمت مشرقی مواجه با مشکلات عدیده شود و محمد هاشم خان را در موقف دشوار قرار دهد.

بعد از آنکه وفد اعزامی از جنوبی برگشت، پلان حمله به کابل رویدست گرفته شد و لشکر خوگیانی با تفاهم مردم جگدلک، حصارک، تیزین و چکری یکجا در حواشی منارچکری در برابر قوای سقوی به جنگ پرداختند. چهار روز مقاومت در آن حواشی دوام کرد؛ نخست قوای قومی تا حوالی کوه های بینی حصار پیشرفت کردند، اما جبهه سقوی به تقویه قوای خود پرداخت و حتی حبیب الله شخصاً در آنجا حضور یافت. در نتیجه این جنگ به نفع قوای سقوی تمام شد و تعدادی از عساکر قومی به دلیل کمبود تجهیزات میدان جنگ را ترک کردند و به خانه های خود رفتند و قوای مقاومت قومی از هم

پاشید. با این ترتیب بعد از این شکست برای محمدهاشم خان نیز راه دیگر باقی نماند و ناگزیر به ترک مشرقی گردید و به پشاور برگشت و از آنجا بصوب قندهار رفت.

از وضع مشرفی و فعالیت های محمدهاشم خان در آنجا در کتاب "بحران و نجات" با حاشیه پردازی های زیاد ذکر شده که بطور ضمنی از این شکست نیز یادآوری گردیده است (صفحه 244 - 251)؛ در کتاب "یادداشت های من" نیز به همین ترتیب از این موضوع مطلبی چندان مهم به نظر نمیرسد، اما در کتاب "نادرافغان" تحت عنوان "عزیمت سردار محمدهاشم خان نایب سالار بطرف قندهار" به همین شیوه عبارت پردازی گردیده که متن آن چنین است: «چون قوای سمت مشرقی بنا بر القای جوش و خروش حضرت عالی محمدهاشم خان نایب سالار طاقت نوری سقوی را طاق و از هر طرف تضییق و فشارهای مستقیم و غیرمستقیم آنها، تکالیف مالایطاق را بروشان عائد کرده بودند، حتی راه عبور و مرور و نفوذ سقویها را طوری تسدید و تحکیم کرده بودند که از بدو استیلای دزدان بر مرکز افغانستان و دگر نقاط مهمه آن الی الان سقویها را اینقدر مجال هم نداده بودند که سرحد مشرقی خود را از بتخاک که به شش گروهی کابل واقع است، پیشتر ببرند، بلکه در محاربه مشهور چکری یک حصه از قوای منتظم مشرقی الی منارچکری که به سه گروهی کابل افتاده هم خود را رسانیده ارگ را بحالت محاصره آورده بودند. از این جهت سقو بچه در اوایل ماه میزان به تحریک چند نفر سقویهای مشرقی که از حکومت امانی بعداب بودند و در جوش مخالفت امانی از تمام منسوبین او رم مینمودند و بچه سقو به رشوت و تطمیع، آنها را طرفدار خود کرده بود و از طرف عامه اهالی مشرقی بجرم طرفداری بچه سقو احوال آنها از بد، بدتر شده میرفت، عزم تسخیر مشرقی را به یک پیمان و وسیع کرده هر قدر نفرو عسکر و افسری که درست داشت، همه آنرا تحت اداره برادرش حمیدالله و دگر دزدان خونخوار بصورت ناگهانی برفتار جبری ذریعه موثرهای تیزرفتار و لاری و گادی و غیره سوق داد.»

«درین اثنا که نایب سالار صاحب در صدد تجمع قوای قومی از نفری خوگیانی و شنوار و افریدی و مهمند حتی کنرها و نورستان و سرخرو و لغمان بود و در نظر داشت که اولاً راه سقویها را از حدود جگدک و گندمگ قطع و باز یک حمله شدیدی را از چارطرف بر آنها اجراء کند، از باعث اختلاف قومی که زیاد حصه آن در دور جنبه خوگیانی پیدا شده بود، سقویها با یک جنبه خوگیانی متفق شده و بقوت قومی یک تشنت و انقلاب را در اقوام آنجا پیدا کردند. ازین پیشرفت سقویها آن قوه جزویه قومی را که سردار محمدهاشم خان نایب سالار الان برای حمله کابل ترتیب داده بود، پراکنده و سقویها بطرف جلال آباد تعرض نمودند. بنا برین مسموم شدن بعضی حصص خوگیانی و پیداشدن نفاق در اقوام و پیشرفت سقویها، سردار محمدهاشم خان و محمدگل خان مصلحت دیدند که خود را مؤقلاً از مشرقی کنار و برای مجاهدات شان یک راه بهتری را اختیار و از یک منطقه دیگری داخل کار شوند. در اول میخواستند که از راه سفید کوه خودها را به لشکر مهمند و یا قوای افریدی ملحق نمایند که تماماً به امر اوشان جهت مقابله با قوای سقوی حاضر و منتظر امر سردار محمدهاشم خان بودند، لیکن بواسطه موانع و توجیه مشکلاتیکه ذکر آن بطوالت می انجامد، برفتن مهمند و افریدی موفق نشدند. لذا سردار محمدهاشم خان بنا بر اطلاعیه اخیری که از سردار سپهسالار نسبت بقندهار گرفته بودند، عازم اصلاحات آنجا شدند و آقای محمدگل خان مستقیماً به جاجی بحضور سپهسالار غازی حاضر شده در حمله مرتبه به کابل اشتراک ورزیدند.» (کتاب: "نادر افغان"، صفحه 545 - 547)

به این سؤال که چرا محمدهاشم خان و محمدگل خان به ادامه مبارزه از سمت مشرقی دست کشیدند و هاشم خان بطرف پشاور و محمدگل خان بطرف جاجی رفتند، نویسنده کتاب "نادرافغان" به دلیل

"طوالت کلام" از دادن جواب خودداری میکند، ولی جواب این سؤال را میتوان از شرحی که سیدال یوسفزی (سیدقاسم رشتیا) - نویسنده کتاب "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟" دریافت. او می نویسد: «به شهادت اسنادمحرمانه دولت برتانیه، اولین شرطیکه مردم مهمند در جرگه "لال پور" به هاشم پیش نمودند، آن بود که باید مساعی او و برادرانش اعاده پادشاهی امان الله خان باشد و الا آنها برای همکاری با ایشان آماده نخواهند بود که در این نظریه نمایندگان هردو قبیله "بابری" و "حواجی" هردو متفق الرأی بودند و طبیعی است که از همین وقت و در همینجا چانس کامیابی هاشم روبه ضعف گذاشت و زمانیکه به شنواری ها رو آورد، آنها نیز در جرگه "اچین" برخلاف انتظار عین شرط را تکرار نمودند که این تغییر عقیده قبایل در راپور رسمی 14 مارچ 1929 چیف کمشنر صوبه سرحد که به حکومت مرکزی هند فرستاده و امروز جزء آرشیف ملی هند است، به وضوح منعکس میباشد.»

نویسنده کتاب می افزاید: «بلی! این تغییر نظر قبایل آنها در چنین فرصت کوتاه اگرچه بظاهر یک امر عجیب و غیرعادی معلوم میشود، لیکن حقیقت اینست که چون از اول هم مردمان قبایل از روی سادگی و بی خبری تحت تأثیر علمای سوء، ملک ها و خوانین و سرداران فاسد و وابسته استعمار خارجی که در راس آنها شرارت پیشگان نامی از قبیل لارنس یا پیر کرم شاه و عبدالواحد شنواری یا "مستر وید" و سردار محمد عمر پسر محمد ایوب خان و امثال آنها قرار داشتند، واقع شده بودند. اکنون همین که این مبلغین و تأثیرات شوم آنها از صحنه خارج گردیدند، افراد معصوم قبایل با مشاهده نتایج اعمال خود که با رویکار آمدن حبیب الله کلکانی و دار و دسته او و حرکات و رفتار وحشیانه آنها خوبتر نمایان شد، متوجه حقیقت و فریب خوردن خود گردیده و این عکس العمل نورمال آنها همین طرفداری از امان الله خان بود، و چون حس کرده بودند که نادر و برادرانش بدون ارتباط با امان الله خان وارد صحنه گردیده اند، اشتباه آنها بیشتر شده بود.»

نویسنده کتاب علاوه میکند: «عجب تر اینکه همان ملک محمد علم و ملک محمدافضل که چار ماه قبل بانی بغاوت شنوار بودند، اکنون هاشم را ناکام و مأیوس از علاقه خود بیرون کردند. چانس موفقیت هاشم باخوگینانی ها هم از این بهتر نبود، ولی چون منطقه آنها بکابل قریب بود، هاشم با قوای که جمع آوری کرده بود، خود را به هدف نزدیک می دید. لیکن همینکه قوای حبیب الله از کابل حرکت کرد، ملک های خوگینانی او [هاشم خان] را ترک و به قوای غالب پیوستند و قوای هاشم مثل قوای والی علی احمد از هم پاشید و خود او در ظرف کمتر از یکماه از همان راهیکه آمده بود، دوباره بخاک تحت اداره انگلیس داخل شد، و گرچه خودش میخواست نزد برادران خود به سمت جنوبی برود، لیکن انگلیس ها وی را به کویته فرستادند که اینهم بطوریکه دیده خواهد شد، برطبق پیشبینی دوراندیشانه آنها [انگلیسها] بوده است، زیرا در ماه های آینده مقارن حمله نادر به کابل، مردم اچکزانی علیه قوای حبیب الله قیام نموده، شهر قندهار را پس از چند روز محاصره از عبدالقدیر کوهستانی نایب الحکومه حبیب الله تسلیم گرفتند و بیرق امان الله خان را بر فراز کنگره شهر بلند کردند. در اینوقت انگلیسها هاشم را بدون معطلی بسرحد رسانیدند و او به کمک یک عده خوانین و تجار قندهار بصورت فوری خود را بحیث نماینده نادر به قندهار رسانیده با شایع کردن خبر فتح کابل، مهردل [جنرال سقوی] را به چال و فریب و وعده وزارت با خود به کابل آورد تا لااقل در عملیات نجات وطن که در حقیقت نجات از دست دزدان و تسلیم به وطن فروشان بود، بی سهم نمانده باشد.» (سیدال یوسفزی "سیدقاسم رشتیا": "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟"، صفحه 70-72)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ